

ماهنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی^۱

سال سیزدهم - شماره دهم - دی ۱۳۹۹ - شماره پیاپی ۵۶

انعکاس فرهنگ و ادب کلاسیک ایران در اشعار قیصر امین‌پور

(ص ۲۷۵-۲۵۱)

علی اکبر قاسمی گل افشانی^۲، منوچهر اکبری (نویسنده مسئول)^۳،

جلیل تجلیل^۴، عبدالرضا سیف^۵

تاریخ دریافت مقاله: خرداد ۹۹ تاریخ پذیرش قطعی مقاله: مرداد ۹۹

چکیده:

شاعران جوان در روزگار ما کمتر با فرهنگ و ادب کلاسیک ایران آشنایی دارند. ناآگاهی بعضی از شاعران جوان نسبت به میراث بزرگ فرهنگی و ادبی ما سبب شد تا شعرهای آنها کم‌مایه و کم‌فروغ جلوه کند. آنها متأسفانه به این موضوع کمتر عنایت دارند اگر شاعران برجسته معاصر نظیر نیما و اخوان و شفیع کدکنی به درجه‌ای از اهمیت و اعتبار رسیدند پیشتر با شعر و فرهنگ و ادب کلاسیک ایران آشنایی پیدا کردند؛ آنها را خوب خواندند و فهمیدند. بخاطر اهمیت موضوع، اشعار قیصر امین‌پور (۱۳۸۶ - ۱۳۳۸) را مورد پژوهش قرار دادیم تا انعکاس فرهنگ و ادب کلاسیک ایران را در اشعار او نشان دهیم. قیصر امین‌پور دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی و استاد دانشگاه تهران بود و در زمینه‌های شعر و نثر ادبی و همچنین در حوزه پژوهش‌های ادبی فعالیت می‌کرد. روش پژوهش حاضر به طریق کتابخانه‌ای صورت گرفته است و پرسشهای اساسی آن عبارت است از: ۱- آیا قیصر امین‌پور در اشعارش از ادب و فرهنگ کلاسیک ایران و میراث گذشتگان ما بهره گرفته است؟ ۲- این تأثیرپذیری از فرهنگ و ادب کلاسیک ایران چگونه خودش را در اشعار قیصر نشان داده است؟ ۳- قیصر امین‌پور به کدام دوره یا سبک ادبی، بیشتر علاقه‌مند بود و از آن بهره گرفته است؟ در این پژوهش واژه به واژه اشعار او را خواندیم و تأثیرپذیریهای گوناگون را از جنبه‌های مضمون، تصویر، ترکیب و تعبیر و ... از فرهنگ و ادب کلاسیک ایران نشان دادیم.

کلیدواژه: قیصر امین‌پور، شعر معاصر، انعکاس، ادب و فرهنگ کلاسیک ایران

۱- تمام مجلات علمی پژوهشی کشور از ابتدای سال ۹۸ به دستور وزارت علوم به مجلات علمی تغییر نام داده‌اند.

۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (ghasemigolafshani@ut.ac.ir)

۳ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (makbari@ut.ac.ir)

۴ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (Tajlil@ut.ac.ir)

۵ - استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (seif@ut.ac.ir)

Works Representation of Classical Iranian Culture and Literature in Qeyzar Aminpour's

Aliakbar Ghasemi Golafshani,^۱ Manoochehr Akbari^۲, Jalil Tajlil^۳,
Abdolreza Seif^۴

Abstract

Young poets are less familiar with classical Iranian culture and literature. The lack of knowledge of some of the young poets about the great cultural and literary heritage of our past has made their poems less and less enlightened. Unfortunately, they do not know that the prominent contemporary poets such as Nima, Akhavan and Shafi'i Kadkadi reached a degree of importance and prestige before they became familiar with Iranian classical poetry, culture, and literature and they read and understood them as well. Because of the importance of the subject, we studied the works by Qeyzar Aminpour (۱۳۳۸ - ۱۳۳۸) to show the representation of classical Iranian culture and literature on his poems. Qeyzar Aminpour was a PhD graduate in Persian language and literature and a professor at the University of Tehran, and worked in the fields of poetry and literary prose, as well as in the field of literary research. The research method of this article is library-based, and the basic questions are: ۱. Has Qeyzar Aminpour made use of classical culture and literature and the heritage of our past in his poems? ۲. How has this influence from the classical Iranian literature shown itself in Aminpour's poems? ۳. Which period or literary style was Qeyzar Aminpour most interested in and made use of? In this research, we studied his poems word for word and examined the various influences in terms of content, image, and showed the composition, interpretation of classical Iranian culture and literature.

Keywords: Qeyzar Aminpour, Contemporary Poetry, Classical Iranian Culture and Literature

^۱ - Ph.D candidate in Department of Persian Language and Literature University of Tehran (ghasemigolafshani@ut.ac.ir)

^۲ - Professor of Department of Persian Language and Literature, University of Tehran (makbari@ut.ac.ir)

^۳ - Professor of Department of Persian Language and Literature University of Tehran (Tajlil@ut.ac.ir)

^۴ - Professor of Department of Persian Language and Literature University of Tehran (seif@ut.ac.ir)

۱- مقدمه

متأسفانه بسیاری از شاعران امروز تصور میکنند، برای شعرگفتن نیازی نیست با فرهنگ و ادب کلاسیک ایران آشنایی داشته باشند. آنها شعر معاصر ایران را سوای شعر کلاسیک ایران میدانند و هیچگونه خویشاوندی را میان آن دو برقرار نمیدانند. از این نکته غافلند و یا نمیخواهند بپذیرند اگر رودکی، فردوسی، مولانا و حافظ نبودند شاید نیما و اخوان و سهراب بدین بلندی مقام نمی‌رسیدند. آندسته از شاعران برجسته معاصر که به درجه‌ای از اهمیت و اعتبار رسیدند پیشتر با شعر و ادب کلاسیک ایران آشنایی پیدا کردند؛ آنها را خوب خواندند و فهمیدند. به قول استاد شفیعی: «مشعل در دست حافظ گر نبود، آن دورها/ اندر اینجا روشنایی هیچ در کارم نبود». نظامی عروضی معتقد بود: «شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد، و ده هزار کلمه از آثار متأخران پیش چشم کند، و پیوسته دواوین استادان همخواند و یاد هم‌گیرد که در آمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده‌است.» (چهارمقاله، مقاله دوم). وقتی دیوان شاعران گذشته را میخوانیم با اطلاعات وسیعی در زمینه‌های قرآن، حدیث، فلسفه، کلام، عرفان، طب و نجوم مواجه میشویم. شاید با ما همداستانید یکی از دلایلی که دفترهای شعر بعضی از شاعران امروز چنگی به دل نمی‌زند این باشد که آنها در سرودن شعر، اطلاعات و دانشهای زیادی ندارند. بخاطر همین است که شما گاهی یک دفتر شعر را میخوانید و هیچ چیزی از آن نمی‌فهمید. شعرشان از محتوا خالی است و در پرتگاه بی‌معنایی قرار دارد.

«اینکه میگویند شعر باید بی‌معنی باشد، حرف چندان بی‌معنایی هم نیست. در ایران، جوانان بیسواد و بی‌اطلاع این مطلب را به صورت خنده‌داری درآوردند و گفتند که شعر باید اصلاً معنی نداشته باشد. آنکس که گفت شعر چیزی است که معنی نداشته باشد، منظورش این بود که معنی معین و محدود و مشخص و قابل بیان کردن به عبارت دیگر نداشته باشد. او به صورت دیگر، قصدش این بود که بگوید شعر چیزی است که هر لحظه معنی‌بی داشته باشد، برای هر کس در هر دوره‌ای از زندگی معنایی داشته باشد، نه این که اصلاً معنی نداشته باشد. شعر حافظ و مولوی به یک حساب معنی ندارد، زیرا هیچ معنی مسلمی و قاطعی بر آنها نمی‌توان تحمیل کرد. در نتیجه هزاران معنی دارد» (این کیمیای هستی، شفیعی کدکنی، ج ۱: ص ۵۴)

۱-۱- بیان مساله و پرسشهای تحقیق

بخاطر اهمیت موضوع، اشعار قیصر امین پور (۱۳۸۶ - ۱۳۳۸) را مورد پژوهش قراردادیم تا انعکاس فرهنگ و ادب کلاسیک ایران را در اشعار او نشان دهیم. پرسشهای اساسی پژوهش حاضر عبارت است از: ۱- آیا قیصر در اشعارش از ادب و فرهنگ کلاسیک ایران و میراث

گذشتگان ما بهره گرفته‌است؟ ۲- اگر پاسخ پرسش نخست آری بود، این تأثیرپذیری از فرهنگ و ادب کلاسیک ایران چگونه خودش را در اشعار او نشان داده‌است؟ و ۳- قیصر به کدام سبک ادبی، بیشتر علاقه‌مند بود و از آن بهره گرفته‌است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

اهمیت مقاله حاضر بیشتر از این جهت است تا به شاعران جوان نشان بدهیم اگر قیصر امین‌پور در شعر به جایگاه بالایی رسید و طرفدارانی دارد یک دلیل آن این است که از میراث گذشتگان ما بهره گرفت.

۱-۳- روش تفصیلی تحقیق

روش پژوهش مقاله حاضر به طریق کتابخانه‌ای صورت گرفته‌است. بدین گونه که واژه‌واژه اشعار قیصر را خواندیم تأثیرپذیریهای گوناگون را از جنبه‌های مضمون، تصویر، ترکیب، تعبیر و ... از فرهنگ و ادب کلاسیک ایران نشان دادیم.

۱-۴- پیشینه تحقیق

در خصوص موضوع مقاله حاضر تاکنون پژوهشی به شکل کتاب و رساله دانشگاهی انجام نگرفته است. اما با جست‌وجو در پورتال جامع علوم انسانی تنها به یک مقاله مختصر برخوردیم: «گشت‌وگذاری در آخرین اثر قیصر امین‌پور؛ دستور زبان عشق»، نوشته علی‌اکبر قاسمی گل‌افشانی؛ نویسنده، این مقاله را یک ماه بعد از درگذشت قیصر امین‌پور در کیهان فرهنگی (آذر ۱۳۸۶) چاپ کرد و در آن به برخی از نکته‌های عرفانی و ادبی پرداخت.

۲- انعکاس فرهنگ و ادب کلاسیک ایران در اشعار قیصر امین‌پور

قیصر امین‌پور در زمینه‌های شعر و نثر ادبی و همچنین در حوزه پژوهش‌های ادبی فعالیت می‌کرد و آثاری نظیر «در کوچه آفتاب»، «تنفس صبح»، «طوفان در پراتنز»، «منظومه ظهیر روز دهم»، «مثل چشمه، مثل رود»، «بی‌بال پریدن»، «به قول پرستو»، «آینه‌های ناگهان»، «گلها همه آفتابگردانند»، «سنت و نوآوری در شعر معاصر»، «شعر و کودکی» و «دستور زبان عشق» را پدید آورد. امین‌پور دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی و استاد دانشگاه تهران بود. ما برآنیم در این جستار انعکاس فرهنگ و ادب کلاسیک ایران را در اشعار او در چند بخش (بهره‌گیری از آیات و قصه‌ها و داستانهای قرآنی، بهره‌گیری از حکایتها و داستانهای گستره ادب فارسی، تجلی اندیشه‌های عرفانی و اصطلاحات صوفیانه، ارادت به حافظ و تأثیرپذیری از سبک هندی) نشان دهیم.

۲-۱- بهره‌گیری از آیات و قصه‌ها و داستانهای قرآنی

آیات و قصه‌ها و داستانهای قرآنی از همان آغاز شعر فارسی دری آبخور شاعران قرار گرفت و شاعران در این گستره هزار و دویست ساله بهره‌های فراوانی از آن گرفتند. این تأثیرپذیری آنقدر فراوان است اگر کسی بخواهد این تأثیرپذیری‌ها را با همه مصداق‌های آن

نشان دهد چند ده جلد کتاب شود. اکنون می‌خواهیم بهره‌گیری از آیات و قصه‌ها و داستانهایی قرآنی را در اشعار قیصر بررسی کنیم.

* روایت رویا:

«فرزندم! رویای روشنت را/ دیگر برای هیچ‌کسی بازگو مکن! - حتی برادران عزیزت- /میتراسم/ شاید دوباره دست بیندازند/ خواب تو را/ در چاه/شاید دوباره گرگ.../میدانم/ تو یازده ستاره و خورشید و ماه/در خواب دیده‌ای/ حالا باش! تا خواب یک ستاره دیگر/ تعبیر خوابهای تو را/ روشن کند/ ای کاش...!» (دستور زبان عشق، امین پور: ص ۱۲)

قیصر در این شعر در جایگاه پدر، یعقوب‌وار دارد به فرزندش می‌گوید «رویای روشنت را/ دیگر برای هیچ‌کسی بازگو مکن!». تمام این شعر تلمیح به داستان یوسف و ماجرای شگفت آن دارد. «ملک‌تعالی آن را احسن‌القصص گفته‌است» (قصه یوسف، مقدمه). قیصر در این شعر به «رویا»، «بازگو کردن خواب برای برادران»، «چاه»، «گرگ»، «یازده ستاره و خورشید و ماه» و «تعبیر خواب» که در داستان یوسف نقش پررنگی دارند اشاره کرد. «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ. إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ. قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي أَخُوتُكَ فَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ». (قرآن، یوسف، آیات ۵ - ۳)

پیراهنی که آید از او - بوی یوسفم ترسم - برادران غیورش قبا کنند
(دیوان حافظ، غزل ۱۹۶)

قیصر در جای دیگر با نگاهی اعتراضی به داستان یوسف نگریست و در آن به «چاه نابردار»، «زندانی زلیخا»، «بازار برده‌فروشان» و «پیراهن» اشاره کرد. شاعر در اینجا خودش را «بی‌که یوسف باشد»، «در چاه نابردار، تنها/ زندانی زلیخا/ چوب حراج‌خورده بازار برده‌ها» فرض کرد:

از بد بتر اگر هست/ این است/ اینکه باشی/ در چاه نابردار، تنها/ زندانی زلیخا/ چوب حراج‌خورده بازار برده‌ها/ البته بی‌که یوسف باشی! پس بهتر است درز بگیری/ این پاره پوره پیرهن/ بی‌بو و خاصیت را/ که چشم هیچ چشم‌به‌راهی را/ روشن نمی‌کند! (دستور زبان عشق، امین پور: ص ۲۴)

* گندم و هبوط آدم:

هم دانه دانایی و هم دام هبوطم اسطوره گندم شده‌ام در خودم امشب
(دستور زبان عشق، امین پور، ص ۵۷)

بیت اشاره میوه ممنوعه و خوردن آدم ابوالبشر و داستان هبوط او دارد. «و قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ

الظَّالِمِينَ. فَأَزَلَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ» (قرآن، بقره، آیات ۳۶ - ۳۵)

پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت من چرا ملک جهان را بجوی نفروشم
(دیوان حافظ، غزل ۳۴۰)

«در قرآن کریم از گندم نامی نرفته است بلکه در این باب فقط "شجر" گفته شده است (بقره ۲، آیه ۳۴؛ اعراف ۷، آیه ۷) و در سوره طه ۲۰، آیه ۱۱۸ در اشاره به موضوع مورد بحث لفظ "شجره الخلد" یعنی درخت جاویدان آمده است. در تفسیر طبری (ج ۱، ص ۵۲) به این اعتبار میگوید: "و آن درخت جاوید خوانند" از این روی این گیاه کلاً به درخت یا شجر ممنوعه و میوه آن به میوه ممنوعه مشهور است. در تورات هم در این باره نام خاصی نیامده است. در سفر پیدایش باب ۲، آیه ۱۷ گوید: "اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری" اما در تفاسیر اسلامی در این باب گندم و در تفاسیر یهودی و مسیحی سبب را ذکر کرده اند.» (فرهنگ تلمیحات، شمیسا: ص ۶۸)

* زوجی فرد شد:

سر به زیر و ساکت و بی دست و پا می رفت دل	یک نظر روی تو را دید و حواسش پرت شد
بر زمین افتاد چون اشکی ز چشم آسمان	ناگهان این اتفاق افتاد: زوجی فرد شد
بعد هم تبعید و زندان ابد شدد در کویر	عین مجنون از پی لیلی بیابانگرد شد

(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۵۰)

اشاره به گناه آدم و هبوط آنها و نیز هجرت از هند به مکه و بیابان عرفات که به معرفت حوا انجامید دارد. «هر یک از ایشان به جایی افتادند، آدم به هندوستان افتاد به کوه سرندید و حوا را به جده افتاد. پس همه مناسک حج او را بیاموخت و به عرفات بیرون فرمودش شدن، و آدم را از حوا یاد نبود از غم خویش، و حوا را به جده دلتنگ شد، و برخاست و به میان آن کوهها همی گشت برخیره و روی سوی مکه کرد و ندانست که کجا همی رود، چون به کوههای عرفات رسید، آدم را دید، و یکدیگر را بشناختند، و آنجا معرفت افتادشان، از پس جدایی» (تاریخ بلعمی، گفتار اندر خبر آدم علیه السلام).

قیصر در عبارت «زوجی فرد شد» با بهره گیری از دانش ریاضی و زوج و فرد اعداد ایهام ساخته است. در همین شعر داستان مذهبی آدم و حوا را با داستان غنایی و ادبی لیلی و مجنون درآمیخت. نیز واژه های «تبعید» و «زندان ابد» از واژه های قضایی و کیفری هستند که قیصر خیلی زیبا آنها را در این شعر گنجانده است. این هنر شاعر سبب شد تا تلمیح در ژرف ساخت و لایه زیرین شعر قرار بگیرد و بصورت صریح و آشکار خودش را نشان ندهد.

* موسی، طور، نور و تکلم:

تا نور تو تابیده به طور کلماتم موسای تکلم شده ام در خودم امشب
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۵)

بیت اشاره دارد به «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ إِلَّا بِإِذْنِي وَلَكِنْ أَنظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ» (قرآن، اعراف، آیه ۱۴۳). تجلی داستان موسی را میتوان بصورت گسترده در پهن دشت ادب فارسی نگریست: عالم چو کوه طور دان ما همچو موسی طالبان هر دم تجلی میرسد بر می شکافد کوه را (کلیات شمس، ج ۱، غزل ۱۴)

*ابراهیم و بت شکنی

«از ره رسیده ایم/ با قامتی به قصد شکستن/ لات و منات را که شکستیم/ عزی دگر عزیز نمی ماند./ ما/ از جنس پینه کفش به پا داریم/ هرچند/ این کفشهای کهنه ما درد میکند/ اما/ با کفشهای خستگی خود/ از ره رسیده ایم/ میراث باستانی ابراهیم/ بر شانه های ماست.» (تنفس صبح، امین پور: صص ۱۶ - ۱۵)

اشاره به بت شکنی حضرت ابراهیم (ع) دارد. «پس ابراهیم چشم می داشت تا آن روز که خلق به عید بیرون شدند. ابراهیم در راه خود را بیمار ساخت و چیزی بر پیشانی بست و از راه بازگشت، و گفت من بیمارم. پس ابراهیم باز آمد و در آن بتخانه رفت، و او را منع نبود. تبر برگرفت و همه بتان را پاره پاره کرد مگر بت بزرگتر را تا از آن دین برگردند و آن تبر را بر گردن آن بت بزرگ نهاد و خود بیرون آمد» (قصص الانبیا، قصه هفدهم).

* آتش نمرود

«نمرودیان همیشه به کارند/ تا هیماه ای به حیطة آتش بیاورند/ اما/ ما را از آزمایش آتش هراس نیست.» (تنفس صبح، امین پور: صص ۱۶ - ۱۵). قیصر در این شعر با بهره گیری از تلمیح نگاه اجتماعی دارد. نمرودیان از بین نمی روند مدام تکثیر می شوند و از دوره ای به دوره ای دیگر می روند. آتش دشمنیشان همیشه شعله ور است. نیست دلگیری ز دنیا بنده تسلیم را آتش نمرود گلزار است ابراهیم را (دیوان صائب، ج ۱، غزل ۱۱۶)

*اسماعیل و خنجر

حتی خیال نای اسماعیل خود را همسایه با تصویری از خنجر نکردیم (تنفس صبح، امین پور: صص ۴۲)

اشاره به داستان قربانی کردن اسماعیل دارد. «سبب قربانی کردن اسماعیل این بود که ابراهیم به خواب دیده بود که باید پسرش را قربانی کند. در این زمان اسماعیل ۹ سال داشت. اسماعیل فرمان الهی را بدون چون و چرا پذیرفت و از این رو مظهر تسلیم است.» (فرهنگ تلمیحات، شمیسا: صص ۱۲۲). قیصر در اینجا خود اتهامی را مطرح می کند و می گوید ما حتی

خیال قربانی کردنِ اسماعیلِ خواسته‌ها و تعلقات خودمان را در سر نپروان‌دیم چه رسد به اینکه به آن عمل کنیم.

همچو اسماعیل گردن پیش خنجر خوش بنه / در مدزد از وی گلو، گر میکشد تا میکشد
(کلیات شمس، ج ۱، غزل ۷۲۸)

*خروار و عیسی‌وار

«خروار / خروار / خواندیم / بار گران اسفار / بر پشت ما قطار قطار آوار / اما تمام عمر / در انتظار یک دم عیسی‌وار ماندیم»

(گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۶۱)

درباره این شعر باید به چند نکته اشاره کرد:

نکته اول - «خروار خروار بار گران اسفار» اشاره به این آیه قرآن دارد: «مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (قرآن، جمعه، آیه ۵).

علم چندانکه بیشتر خوانی / چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند / چارپایی برو کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر / که برو هیزم است یا دفتر
(گلستان، باب هشتم)

نکته دوم - درباره دم عیسی که از معجزه‌های او بود باید گفت: «...أَحْيَى الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (قرآن، آل عمران، آیه ۴۹). «بنی‌اسرائیل دعوت عیسی را نپذیرفتند و از او معجزه خواستند و عیسی مرده‌یی به نام عازر را زنده کرد و او به پیامبری عیسی شهادت داد. گفته‌اند که عازر به دعا و فرمان حضرت عیسی در قبر زنده شد و کفن پاره کرد و بیرون آمد. نام او و داستانش در قرآن نیامده است اما در اناجیل مذکور است. در قاموس کتاب مقدس می‌نویسد: "ایلعازر (کسی که خداوند او را کمک می‌فرماید) مردی که با خواهر خود در بیت عینا سکونت می‌داشت و خداوند عیسی مسیح بسیار در خانه او آمد و شد می‌نمود، ناگاه بیمار شده بمرد. پس از آن که چهار روز از فوتش گذشته بود در نزدیکی اورشلیم مسیح در حضور خانواده وی و جمعی از یهود وی را از مردگان برخیزانید...". از این‌رو دم عیسی را شفابخش هر بیماری گفته‌اند» (فرهنگ تلمیحات، شمیسا، ص ۴۱۸)

عیسی دم است یار، مرا پیش او بکش / و آنکه نگاه کن که دم او چه میکند؟

(دیوان اوحدی، غزل ۳۰۹)

نکته سوم - تقابل خروار و عیسی‌وار در این شعر از حکایتی از مناقب‌العارفین افلاکی بهره برده است که قیصر در پی‌نوشت (اشاره‌ها) به آن اشاره کرد. (گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۱۳۹). «همچنان خدمت اخی احمد که از معتبران زمان بود، روزی به علاء‌الدین

گفته باشد که من یک خروار کتاب خوانده‌ام و در آنجا هیچ اباحت سماع را ندیده‌ام و وجه رخصت را نشنیده، شما این بدعت را به چه دلیل پیش می‌برید؟ علاءالدین جواب داد که خدمت اخی خروار خواند، برای آن ندانست، بحمدالله که ما عیسی‌وار خوانده‌ایم و به سر آن رسیده» (مناقب‌العارفین، ج ۱)

*عهد الست

مگو کهنه شد رسم عهد الست بیا یید تجدید بیعت کنیم
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۶۶)

«خداوند به ذریّت آدم فرمود أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟ قالوا بلی شهدهنا (قرآن، اعراف، آیه ۱۷۲). بدان روز، روز الست و بدان پیمان، عهد الست و میثاق گویند» (فرهنگ اشارات، شمیسا، ج ۲: ص ۸۸۶). انسان همیشه باید عهد الست را در پیش چشم داشته باشد و با تجدید بیعت کند.

از گه عهد الست چیره زبان در بلی پیش در لا اله بسته میان همچو لا
(دیوان خاقانی، قصیده)

*ستون بی ستون

ای عشق زمین و آسمان آیه توست بنیاد ستون بی ستون پایه توست
(تنفس صبح، امین پور: ص ۸۵)

خداوند آسمان را بدون ستون بنا نهاد. «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...» (قرآن، رعد، آیه ۲). پارادوکس ترکیب «ستون بی ستون» را خیلی زیبا کرد. آسمان چون خیمه‌ای برپای کرد بی ستون کرد و زمینش جای کرد
(منطق الطیر، بیت ۵)

*از رگ گردن به من نزدیک تر

دوستی، از من به من نزدیکتر از رگ گردن به من نزدیکتر

(به قول پرستو، امین پور: ص ۴۹)

اشاره به این آیه قرآن دارد: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسَهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (قرآن، ق، آیه ۱۳).

گفت معشوقم آنکه جانم داد در ستایشگری زبانم داد
از رگ جان به من بود اقرب نیست دور از برم نه روز و نه شب
(هفت‌اورنگ، سلسله‌الذهب)

بهره‌گیری از آیات و قصه‌ها و داستانهای قرآنی در اشعار قیصر فراوان است و ما به همین نمونه‌ها بسنده کردیم.

۲-۲- بهره‌گیری از حکایتها و داستانهای گستره ادب فارسی

یکی از مصادیق تأثیرپذیری شاعران معاصر از فرهنگ و ادب گذشته بهره‌گیری از حکایتها و داستانهاست. با بررسی اشعار قیصر متوجه شدیم حکایت‌های متون نظم و نثر فارسی نیز دستمایه مضمون‌سازی قیصر قرار گرفتند. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

* وجود معشوق جاری در رگهای عاشق

هیچ نریزد بجز از نام تو بر رگ من گر بزنی نیشتر
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۴۳)

این بیت از داستان «رنجوری مجنون و فصاد و رگ‌زدن» مایه گرفته که در بسیاری از متون کلاسیک از جمله در دفتر پنجم مثنوی آمده است. مولانا در «بیان اتحاد عاشق و معشوق از روی حقیقت» گفت:

<p>جسم مجنون را ز رنج و دوری خون به جوش آمد ز شعله اشتیاق پس طیبیب آمد به دارو کـردنش رگ‌زدن باید برای دفع خون» بازوش بست، و گرفت آن نیش او «مزد خود بستان و ترک فصد کن گفت: «آخر از چه می ترسی از این؟ شیر و گرگ و خرس و هر گور و دده می نه‌آیدشان ز تو بوی بشر گفت مجنون: «من نمی‌ترسم ز نیش لیک از لیلی وجود من پُر است ترسم ای فصاد گر فصد کنی داند آن عقلی که او دل روشنیست</p>	<p>اندر آمد ناگهان رنجوری تا پید آمد بر آن مجنون خنق گفت: «چاره نیست هیچ از رگ‌زنش رگ‌زنی آمد بدان جا ذوفنون بانگ بر زد در زمان آن عشق خو: گر بمیرم، گو: برو جسم کهن» چون نمی‌ترسی تو از شیر عرین؟ گرد بر گرد تو شب گرد آمده زانبهی عشق و وجد اندر جگر... صبر من از کوه سنگین هست بی‌ش این صدف پر از صفات آن در است نیش را ناگاه بر لیلی زنی در میان لیلی و من فرق نیست (مثنوی، دفتر ۵، بیت‌های ۲۰۲۰ - ۲۰۰۱)</p>
--	--

* خود را به مردن زدن:

«پس / من با همه وجودم / خود را زدم به مردن / تا روزگار، دیگر / کاری به من نداشته‌باشد...»
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۱۵)

قیصر هنگام سرودن این شعر، به حکایت «سه ماهی که در آبگیری بودند» نظر داشت. آن‌جا که «صیادان هر دو جانب آبگیر را محکم ببستند، ماهی حازم خویشتن مرده ساخت و بر روی آب، ستان می‌رفت. صیاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده‌است بینداخت. به حیلت خویشتن در جوی افگند و جان سلامت ببرد» (کلیده و دمنه، باب شیر و گاو)

*** لاک پشت و پرواز با مرغابیان:**

در حسرت پرواز با مرغابیانم / چون سنگ پستی پیر در لاکم صبورم
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۶۳)

اشاره دارد به حکایت «دو بط و باخه دوست آنان»:

«آورده‌اند که در آبگیری دو بط و یکی باخه ساکن بودند. ... ناگاه دست روزگار غدار رخسار حال ایشان بخراشید و در آن آب که مایه حیات ایشان بود نقصان فاحش پیدا آمد. بطان چون آن بدیدند به نزدیک باخه رفتند و گفتند به وداع آمده‌ایم. پدرود باش ای دوست گرامی و رفیق موافق. باخه از درد فرقت بنالید و گفت: ای دوستان و یاران، مضرت نقصان آب در حق من زیادت است که معیشت من بی از آن ممکن نگردد. و اکنون حکم مروت آن است که بردن مرا وجهی اندیشید. بطان چوبی بی‌آوردند و باخه میان آن به دندان بگرفت محکم، و بطان هر دو جانب چوب را محکم برداشتند و او را می‌بردند. چون به اوج هوا رسیدند مردمان را از ایشان شگفت آمد و از چپ و راست بانگ بخاست که "بطان باخه می‌برند". باخه ساعتی خویشتن نگاه داشت، آخر بی‌طاقت گشت و گفت: تا کور شوید. دهان‌گشادان بود و از بالا درگشتن» (کلیده و دمنه، باب شیر و گاو)

*** ما عشق را به مدرسه بردیم:**

«اما/ اعجاز ما همین است: / ما عشق را به مدرسه بردیم»

(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۱۰)

اعجاز شاعر در آشتی دادن میان عقل و عشق است؛ و پایان بخشیدن به دوران تقابلی آن دو (عقل و عشق) که در کلام عرفا آمده است. حافظ گفت:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی / که علم عشق در دفت -- ر نباشد
(دیوان حافظ، غزل ۱۶۲)

در ادامه سرود: «ما بیصدا مطالعه می‌کردیم/ اما کتاب را که ورق می‌زدیم/ تنها/ گاهی به هم نگاهی/ ناگاه/ انگشتهای هیس! / ما را/ از هر طرف نشانه گرفتند/ انگار/ غوغای چشمهای من و تو/ سکوت را/ در آن کتابخانه رعایت نکرده بود!» (دستور زبان عشق، امین پور: صص ۱۰-۱۱). گویا شاعر به هنگام سرودن این بند داستان دلدادگی لیلی و مجنون را در مکتبخانه در پیش چشم داشت:

چون از گل مهر بو گرفتند	با خود همه روزه خو گرفتند
یاران به حساب علم خوانی	ایشان به حساب مهربانی
یاران سخن از لغت سرشتند	ایشان لغتی دگر نوشتند
یاران ورقی ز علم خواندند	ایشان نفسی به عشق راندند
یاران صفت فعال گفتند	ایشان همه حسب حال گفتند

یاران به شمار پیش بودند وایشان به شمار خویش بودند
(کلیات نظامی، بیت‌های ۷۹ - ۷۲)

قیصر در اشعارش از داستانهای غنایی ادب فارسی نظیر لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین و ... نیز بهره برده است که به دلیل طولانی شدن از آنها صرف نظر می‌کنیم:
دل داده‌ام بر باد، بر هرچه بادا باد مجنون‌تر از لیلی، شیرین‌تر از فرهاد
(گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۱۲۰)

۲-۳- تجلی اندیشه‌های عرفانی و اصطلاحات صوفیانه در اشعار قیصر امین‌پور
رگه‌هایی ملایم و لطیف از اندیشه‌های عرفانی در اشعار قیصر وجود دارد. اصطلاحات صوفیانه نیز در اشعار او می‌بینیم. در اینجا به صورت گذرا نمونه‌هایی را مرور می‌کنیم تا به ارتباط اشعار او با اندیشه‌های عرفانی و متون گذشته پی ببریم.

***رفتن رسیدن است**

موجیم و وصل ما از خود بریدن است ساحل بهانه‌ای است، رفتن رسیدن است
(آینه‌های ناگهان، امین‌پور: ص ۱۵۱)

از خویش برون رفتن و در دو ست رسیدن فانی ره فقر ارچه دراز است، دو گام است
(دیوان نوایی، غزلیات)

برای رسیدن باید از خود و فردیت گذشت. وقتی از تعلقات و منیت بیرون آمدی دیگر به قول عرفا راه نزدیک شد رسیدی. «پرسیدند که طریق به خدای چه‌گونه است؟ [حسین منصور حلاج] گفت: دو قدم است و رسیدی. یک قدم از دنیا برگیر دیگر قدم از عقبی اینک رسیدی به مولی.» (تذکره‌الاولیاء، ذکر حسین منصور حلاج)

***سایه هیچ**

ما هیچ نیستیم، جز سایه‌ای ز هیچ آیین آینه خود را ندیدن است
(آینه‌های ناگهان، امین‌پور: ص ۱۵۲)

شعر خاقانی را به ذهن می‌رساند:
هیچ اگر سایه پذیرد منم آن سایه هیچ
که مرا نام نه در دفتر اشیا شنوند
(دیوان خاقانی، قصاید)

***شستن گرد از آیین دل**

بشوی این گرد از آیین دل خویش به‌رغم عادت دیرینه خویش
(تنفس صبح، امین‌پور: ص ۱۲۹)

ز روی شاهدان غیب خجلت میکشی فردا ز گرد جسم کن آیین دل بی‌غبار اینجا
(صائب، ج ۱، غزل ۳۱۵)

راه عرفان راه زدودن گرد و غبار از چهره آینه گون دل است. تا وقتی زنگار بر روی آینه دل وجود دارد تابش انوار الهی ممکن و میسر نیست. به قول نجم الدین رازی: «و خلاصه نفس انسان دل است، و دل آینه است، و هر دو جهان غلاف این آینه. و ظهور جملگی صفات جمال و جلال حضرت الوهیت به واسطه این آینه که «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم».

مقصود وجود انس و جان آینه است
منظور نظر در دو جهان آینه است
دل آینه جمـــــال شاهنشاهی است
وین هر دو جهان غلاف آن آینه است
(مرصادالعباد، مقدمه)

قیصر در جای دیگر گفت:

صاف بود و ساده و شفـــــاف، عین آینه
آه، این آینه کی غرق غبار و گرد شد؟
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۴۹)
دیگر به فکـــــر آینه دل چنان بکن
کز غیر ذکر حق ننشیند بر او غبار
(دیوان عطار، قصیده ۱۸)

*عشق و غم و درد:

قوم و خویش من همـــــه از قبیله غمند
عشق خواهر من است، درد هم برادرم
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۳۸)

شیخ شهاب الدین سهروردی درباره پیوند و خویشی «حُسن» و «عشق» و «غم» نوشت: «بدان که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بیافرید گوهری بود تابناک، او را عقل نام کرد که «اول ما خلق الله تعالی العقل» و این گوهر را سه صفت بخشید: یکی شناخت حق و یکی شناخت خود و یکی شناخت آنکه نبود پس نبود. از آن صفت که به شناخت حق تعالی داشت «حُسن» پدید آمد که آن را «نیکویی» خوانند، و از آن صفت که به شناخت خود تعلق داشت «عشق» پدید آمد که آن را «مهر» خوانند، و از آن صفت که نبود، به بود تعلق داشت «حزن» پدید آمد که آن را «اندوه» خوانند. و این هر سه که از یک چشمه سار پدید آمده اند و برادران یکدیگرند، حُسن که برادر مهین است در خود نگریست خود را عظیم خوش دید، بشاشتی در او پیدا شد، تبسمی بکرد، چندین هزار ملک مقرب از او پدید آمدند. عشق که برادر میانی است با حسن انسی داشت، نظر از وی بر نمی توانست گرفت، ملازم خدمتش می بود، چون تبسم حسن بدید، شوری در او افتاد، مضطرب شد خواست که حرکتی کند، حزن که برادر کهن بود، در او آویخت، از آن آویزش آسمان و زمین پیدا شد.» (مونس العشاق)

*کتاب جهان، کتاب قرآن

از این سوره سبزه و آیات سرخ کتاب زمین پر علامت شده
(به قول پرستو، امین‌پور: ص ۱۲)
شیخ‌محمود شبستری در تطبیق کتاب جهان با کتاب قرآن سرود:
به نزد آن که جانش در تجلی است همه عالم کتاب حق تعالی است
(گلشن راز، بیت ۲۰۱)

*** جشن تولد یا مجلس ختم؟! ***

«مرا/ به جشن تولد/ فراخوانده بودند/ چرا/ سر از مجلس ختم/ در آورده‌ام؟»
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۲۲)
به نظر میرسد مراد از جشن تولد و مجلس ختم، وارد شدن روح به قالب و به دنیا آمدن
طفل و جدایی از نیستان معنا باشد. «و چون طفل در وجود می‌آید، ابتدا هنوز حجب تمام
مستحکم نشده‌است و نوعهد قربت حضرت است. ذوق انس حضرت با او باقی است، در حال
که از مادر جدا میشود از رنج مفارقت آن عالم بمی‌گرید و هر ساعت که شوق غلبه کند فریاد
و زاری برآورد» (مرصادالعباد، باب سیم).

*** اگر عشق نبود ***

از غم خبری نبود اگر عشق نبود دل بود ولی چه سود اگر عشق نبود؟
(آینه‌های ناگهان، امین‌پور: ص ۹۵)
عبارت ردیف قیصر را که دیدم به یاد رساله مونس‌العشاق افتادم. سهروردی رساله
مونس‌العشاق خود را با این دو بیت زیر آغاز کرد که آنجا هم «گر نبود عشق ...» دارد:
گر عشق نبود سخن عشق نبود چندین سخن نغز که گفتمی که شنودی؟
ور باد نبود که سر زلف ربودی رخساره معشوق به عاشق که نمودی؟
(مونس‌العشاق)

*** هر چیز و هر کس رو به سوی در نمازند ***

هر چیز و هر کس رو به سوی در نمازند ای چشم‌های من، نماز دیدن تو!
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۳۶)
مصراع اول به سخن معروف عرفانی «الطرق الی الله بعدد انفس الخلاق» اشاره دارد. «و
ابوالحسن خرقانی [گفت: راه خدای تعالی را عدد نتوان گفت. چندانکه بنده است به خدای
تعالی راه است. به هر راهی که رفته‌ام، قومی دیدم» (نوشته بر دریا، شفیع‌ی کدکنی، ص ۲۴۷)
هر کس به زبانی صفت حمد تو گوید بلبل به غزل خوانی و قُمری به ترانه
(دیوان خیالی بخارایی)

*** وضو با خون ***

خون گلوی عاشقان، آب وضوی عاشقان زانکه به کوی عاشقان، عقل گذر نمیکند
(تنفس صبح، امین‌پور: ص ۵۶)

سخن حسین منصور حلاج را به ذهن می‌آورد: «رکعتان فی العشق لایصح وضوءهما الا بالدم؛ در عشق دو رکعت است که وضوی آن درست نیست الا به خون.» (تذکره الاولیاء، ذکر حسین منصور حلاج). تقابل میان عقل و عشق در این بیت قیصر نیز دیده میشود.

* آن

آنی که به چشم عاشقان «آن» است در منظر چشم بی‌نظر «این» است
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۷۷)

«آن: کیفیتی است درک شدنی و توصیف‌ناپذیر که به ذوق دریافته می‌شود ولی زبان را توان شرح آن نیست.» (مبانی عرفان و تصوف و ادب پارسی، حائری: ص ۲۳۷)
شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد
(دیوان حافظ، غزل ۱۲۵)

از این دست گزاره‌ها و اشارات عرفانی در اشعار قیصر فراوان است. به همین چند نمونه بسنده کردیم.

۲-۴- ارادت به حافظ

حافظ مگر از عهده وصف تو برآید با حسن تو حیران غزلخوانی خویشم
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۵۶)

با مطالعه اشعار قیصر امین پور می‌توان فهمید که او به حافظ ارادت و دلبستگی فراوان داشت. این را میتوان از تضمینها و تأثیرپذیریها و گفته‌های ستایش‌آمیز او دید. اینک چند نمونه از آن:

* سلامی چو بوی خوش آشنایی

این مصراع حافظ در عنوان شعر قیصر آمده است. (گلها همه آفتابگردانند، امین پور: ص ۲۸)

سلامی چو بوی خوش آشنایی بدان مردم دیده روشنایی
(دیوان حافظ، غزل ۴۹۲)

* زین آتش نهفته که در ...

«زین آتش نهفته که در سینه من است خور شید شعله ... نه، شرری پیش چشم تو
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۴۸)

تضمینی است از حافظ:

زین آتش نهفته که در سینه من است خور شید شعله‌ای است که در آسمان گرفت
(دیوان حافظ، غزل ۸۷)

خور شید آسمان در برابر آتش نهفته در سینه حافظ به شعله‌ای مانند بود و در شعر قیصر این اغراق بیشتر و به شرر تبدیل میشود.

*** شرمنده چو حافظ ز مسلمانی خویش**

فردایی اگر باشد باز از پی امروز
شرمنده چو حافظ ز مسلمانی خویشم
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۵۶)
گر مسلمانی از این است که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردایی
(دیوان حافظ، غزل ۴۹۱)

*** شراب خانگی و ترس محتسب**

«این هم شراب خانگی / بی‌ترس محتسب خورده»
(گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۱۸)
ترکیبهای این شعر برگرفته از حافظ است:
شراب خانگی ترس محتسب خورده
به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
(دیوان حافظ، غزل ۲۸۳)

*** تغییر قضا را**

سرنوشتم اگر این است که می‌بینم
حکم تغییر قضا را به که باید گفت؟
(گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۱۳۳)
در کوی نیک‌نامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را
(دیوان حافظ، غزل ۵)

*** روح قدسی حافظ و مدد**

تا باز روح قدسی حافظ مدد کند
دم می‌زدم که کار مسیحا کنم ولی...
(گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۱۳۵)
اشاره به این بیت حافظ دارد:
فیض روح‌القدس از باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می‌کرد
(دیوان حافظ، غزل ۱۴۳)

*** از ازل تا به ابد**

از ازل تا به ابد پرسش آدم این است:
دست بر میوه حوا بزنم یا نزنم؟
(گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۱۰۹)
عبارت «از ازل تا به ابد» شعر حافظ را به یاد می‌آورد:
از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی
از ازل تا به ابد فرصت درویشان است
(دیوان حافظ، غزل ۴۹)

*** یار سربلند و اسرار**

«اسرار پایداری او را / زان یار سربلند بپرسید»
(تنفس صبح، امین‌پور: ص ۲۳)

اشاره به حسین منصور حلاج و شعر حافظ دارد:

گفت: آن یار کزو گشت سرِ دار بلند / جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد
(دیوان حافظ، غزل ۱۴۳)

* یادگار صدای سخن عشق

جز صدای سخن عشق صدایی نشنیدم / که در این همه‌گنبد افلاک انداز
(گلها همه آفتابگردانند، امین پور: ص ۸۷)
از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر / یادگاری که در این گنبد دوار بماند
(دیوان حافظ، غزل ۱۷۸)

* ما را بس

از عمر دو روزی گذران ما را بس / یک لحظه وصل عاشقان ما را بس
هرچند دعای ما اجابت نشود / همصحبتی تو در جهان ما را بس
(تنفس صبح، امین پور: ص ۸۴)

حافظ غزلی با ردیف «ما را بس» دارد که شاعران بعد از او نظیر حزین لاهیجی و صائب تبریزی نیز از او استقبال کردند. مطلع غزل حافظ این است:

گلعداری ز گلستان جهان ما را بس / زین چمن سایه آن سرو روان ما را بس
(دیوان حافظ، غزل ۲۶۸)

واژه‌های «گذران» و «جهان» قافیه‌های مشترک با غزل حافظ هستند. قیصر از واژه «همصحبتی» هم در این رباعی بهره برده است که در بیت دوم همین غزل حافظ هست:

من و همصحبتی اهل ریا دورم باد / از گرانان جهان رطل گران ما را بس

* صد مرتبه توبه

صد بار پشیمانی و صد مرتبه توبه / هر بار پشیمان ز پشیمانی خویشم
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۵۶)
من ترک عشق شاهد و ساغر نمیکنم / صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم
(دیوان حافظ، غزل ۳۵۳)

* در گریه خندیدن شمع

دلَم را به هر آب و آتش زدم / که چون شمع در گریه خندیده‌ام
(گلها همه آفتابگردانند، امین پور: ص ۹۳)
میان گریه میخندم که چون شمع اندر این مجلس / زبان آتشینم هست لیکن در نمیگیرد
(دیوان حافظ، غزل ۱۴۹)

از حافظ که بگذریم تأثیرپذیری از مولانا، عطار، سنایی، سعدی، اوحدی و... را نیز

می‌توان در اشعار قیصر مشاهده کرد. برای اینکه سخن به درازا نکشد فقط به چند نمونه از تأثیرپذیری از مولانا اکتفا می‌کنیم.

***باده از ما مست شد ...**

این عبارت مولانا در عنوان شعر قیصر (آینه‌های ناگهان، امین‌پور: ص ۱۲۳) قرار دارد.

باده از ما مست شد، نه ما از او قالب از ما هست شد، نه ما از او

(مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۲۲)

***قافیه‌اندیش**

فوت و فن عشق به شعرم ببخش تا نشود قافیه‌اندیش‌تر
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۴۳)

قیصر «قافیه‌اندیش» را از مولانا گرفت:

قافیه اندیشم و دلدار من خوش‌نشین ای قافیه‌اندیش من
گویدم: «مندیش جز دیدار من قافیۀ دولت توی در پیش من...»
(مثنوی، دفتر ۱، بیت‌های ۱۷۳۸ و ۱۷۳۷)

***... اگر مرد است**

درد اگر مرد است با دل راست رویارو شود پس چرا از پشت سر خنجر زد و نامرد شد؟
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۴۹)

نحو کلام سخن مولانا را به یاد می‌آورد که:

مرگ اگر مرد است آید پیش من تا کشم خوش در کنارش تنگ‌تنگ
(کلیات شمس، غزل ۱۳۲۶)

***پیشانی و لوح محفوظ**

«پیشانی تو

تفسیر لوح محفوظ»

(آینه‌های ناگهان، امین‌پور: ص ۱۱۲)

اینکه پیشانی یار لوح محفوظ است و تمام رازهای عالم در آن نوشته‌است در مثنوی آمده‌است:

لوح محفوظ است پیشانی یار راز کونینش نماید آشکار
(مثنوی، دفتر ۶، بیت ۲۶۵۰)

***رازگفتن با زبان سبز**

گل به خنده گفت:

«زندگی شکفتن است»

با زبان سبز، رازگفتن است.»

(به قول پرستو، امین پور: ص ۹)

این درختانند همچون خاکیان
با زبان سبز و با دست دراز

دستها بر کرده‌اند از خاکدان
از ضمیر خاک میگویند راز
(مثنوی، دفتر ۱، بیت‌های ۲۰۲۷ و ۲۰۲۵)

*روزها و سوزها

هرچه گفتم از غم آن روزها و سوزها
هرچه در دل دا شتم از نیشها و نو شها
در غم ما روزها بیگانه شد
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۵۸)

روزها با سوزها همراه شد
(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۱۵)

*نور خوردن

بیداری و چشم تو به خوابی است شگفت
آن نور که خورده‌ای شرابی است شگفت
شعر مولانا را به ذهن می‌آورد:
بریان نخورم که هم زیان است
من نور خورم که قوت جان است
(تنفس صبح، امین پور: ص ۱۰۴)

(کلیات شمس، غزل ۳۷۲)

*نی‌نامه

خوشا از نی خوشا از سر سرودن
خوشا نی‌نامه‌ای دیگر سرودن
نی‌نامه به هیجده بیت آغاز مثنوی مولانا می‌گویند که با بیت زیر شروع می‌شود:
بشنو این نی چون شکایت می‌کند
از جدایی‌ها حکایت می‌کند
(آینه‌های ناگهان، امین پور: ص ۱۶۵)

قیصر در این سروده چند جا از نی‌نامه مولانا تأثیر پذیرفت. یک جا از آتشین بودن نوای نی گفت:

نوای نی نوا یی آتشین است
بگو از سر بگیرد دانشین است
(آینه‌های ناگهان، امین پور: ص ۱۶۵)

مولانا هم گفتند:

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد، نیست باد
(مثنوی، دفتر ۱، بیت ۹)

۲-۵- تأثیر پذیری از سبک هندی

قیصر امین پور در اشعارش به شاعران سبک هندی به‌ویژه به دو چهره برجسته آن بیدل

دهلوی و صائب تبریزی نظر داشت و از مضامین و تصویرها و نازک‌خیالیهای آنها بهره گرفت. در اینجا نمونه‌هایی را از تأثیرپذیری قیصر از بیدل و صائب نشان می‌دهیم.

* یک باغ تبسم

در هر نفسم بوی گلی تازه شکفته‌است
یک باغ تبسم شده‌ام در خودم امشب
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۵۷)

این شیوه کاربرد بیان عدد و معدود در شعر شاعران سبک هندی فراوان است؛ مثل ترکیب‌های «صد دشت مجنون» و «صد کوه فرهاد» در بیت زیر:
قیامت میکند حسرت مپرس از طبع ناشادم
که من صد دشت مجنون دارم و صد کوه فرهادم
(دیوان بیدل، غزلیات)

«در زبان فارسی مثل هر زبان دیگری برای بیان معدودها غالباً صورتهای شناخته‌شده و کلیشه‌واری هست که کمتر مورد تغییر قرار می‌گیرد مثلاً می‌گویند: یک لیوان شیر. ولی در تمام موارد علاوه بر اینکه این ساختار خاص بیان عدد همیشه ثابت و تقریباً کلیشه‌است (دست کم در هر برش زمانی). اجزای آن علاوه بر عدد، آن دو بخش دیگر، یعنی وابسته عددی و معدود همیشه امر مادی و ملموسند که قابل اندازه‌گیری و شمارشند، اما در شعر این هنجار درهم شکسته‌میشود و از قدیم نمونه‌های آن را میتوان دید چنان که در شعر حافظ «یک شکر بخند» را دیدیم. چیزی که در سبک هندی اساس و محور بیان قرار می‌گیرد تنوع بیش از حد این نوع استعمال است.» (شاعر آینه‌ها، شفیعی کدکنی: ۴۶)

* آینه حیرانی

من سایه‌ای از نیمه پنهانی خویشم
تصویر هزار آینه حیرانی خویشم
(دستور زبان عشق، امین‌پور: ص ۵۶)

«در نظر بیدل، آینه به اعتبار اینکه مانند چشمی است که همیشه باز است و هرگز بسته نمیشود، یادآور حیرت است. موتیو آینه در شعر بیدل بالاترین بسامد را دارد اگر او را شاعر آینه‌ها خوانده‌ام به همین دلیل است و اگر بخواهیم مهمترین پیام عرفانی و فلسفی شعر او را نیز دریابیم جز تصویر حیرت نخواهد بود.» (شاعر آینه‌ها، شفیعی کدکنی: ص ۳۲۳)
گل آینه را روی تو بخشد رنگ حیرانی
دهد زلفت به دست شانه اسباب پریشانی
(دیوان بیدل، غزلیات)

* پروانه و مذهب سوختن

این چیست میان تو و پروانه و شمع
کز روز ازل مذہبتان سوختن است؟
(تنفس صبح، امین‌پور: ص ۱۰۹)
به غیر عشق نداریم هیچ آیینی
گزیده‌ایم چو پروانه سوختن مذهب
(دیوان بیدل، غزلیات)

*** تشریفِ عریانی**

هرچه جز تشریفِ عریانی برایم تنگ بود
از قماش زخم بر تن داشتم تن پوشه‌ها
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۵۸)

تعبیر پارادوکسی «تشریفِ عریانی» در بیدل هست:
جنونم جامه‌واری دارد از تشریفِ عریانی
که گر یک رشته بر رویش فزایی تنگ می‌گردد
(دیوان بیدل، غزلیات)

*** رقصِ بسمل**

دور باطل است سعی بی‌صفا
رقصِ بسمل است این تلاش‌ها
(دستور زبان عشق، امین پور: ص ۶۰)

ترکیب بسیار زیبای «رقصِ بسمل» نیز در بیدل آمده است:
بر تپیدنهای دل هم دیده‌ای واگردنی است
رقصِ بسمل عالمی دارد تماشاگردنی است
(دیوان بیدل، غزلیات)

*** غنچه و خندهٔ سر بسته**

ز راز دلم باد بویی نبرد
غنچه دارد لذت سر بستهٔ عیش بهار
که چون غنچه سر بسته خندیده‌ام
لب اگر آید به هم بوسی بر آن لب‌ها زنید
(گلها همه آفتابگردانند، امین پور: ص ۹۴)
(دیوان بیدل، غزلیات)

*** موج و گردن دعوی**

موج اگر دعوی دریا دارد
گردن ناز به نام تو کشید
(گلها همه آفتابگردانند، امین پور: ص ۱۱۵)

قیصر امین پور در پی‌نوشت (اشاره‌ها) آبشخور این بیتشان را مشخص کردند. (همان: ۱۴۰).

این موج‌ها که گردن دعوی کشیده‌اند
بحر حقیقتند اگر سر فروکنند
(دیوان بیدل، غزلیات)

*** ناله در کوهسار**

هیچ اگر گفتم جوابم هیچ بود
ناله‌ای در کوهسارم، هیچ هیچ
(گلها همه آفتابگردانند، امین پور: ص ۱۲۴)

قیصر امین پور در پی‌نوشت (اشاره‌ها) آبشخور این شعرشان را مشخص کردند. (همان: ۱۴۰).

کس سوال مرا جواب نگفت ناله در کوهسار خواهیم کرد
(دیوان بیدل، غزلیات)

اینک نمونه‌هایی از تأثیرپذیری از صائب را هم ببینید:

*سرمه و خاموشی

لب به آواز گشودم به لبم مهر زدند چشم آمد به سخن، سرمه به خوردش دادند
(آینه‌های ناگهان، امین‌پور: ص ۹۴)

«سرمه را در مداوای تاریکی چشم به کار می‌بردند. سرمه رنگ چشم را سیاه و نور آن را افزون می‌کرد. خوردن سرمه باعث گرفتگی صدا می‌شود.» (فرهنگ اشارات، شمیسا، ج ۲، صص ۶۳۱ - ۶۳۰). این بیت قیصر خیلی زیباست. «چشم آمد به سخن، سرمه به خوردش دادند» تا چشم من دیگر سخن نگوید.

بلبل خوش‌نغمه‌ام، با گل سخن باشد مرا سرمه خاموشی از زاغ و زغن با شد مرا
(دیوان صائب، ج ۱، غزل ۱۴۰)

*غبار آرزو

عاقبت پرونده‌ام را با غبار آرزوها خاک خواهد بست روزی، باد خواهد برد باری
(گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۹۶)
گرچه صائب شسته‌ام از دل غبار آرزو یک نفس بی‌آه و یک دم بی‌غم دل نیستم
(دیوان صائب، ج ۵، غزل ۵۳۳۵)

*شکسته‌بالی و پریدن

به باد حادثه بالم اگر شکست، چه باک! خوشا پریدن با این شکسته‌بالیها!
(گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۶۱)
شکسته‌بال و پرانیم، جای آن دارد که باغبان کند از چوب گل قفس ما را
(دیوان صائب، ج ۱، غزل ۵۸۸)

*سفرِ شمع

جمله زبان و بی‌سخن سوز چو شمع و دم مزن جز به درون خویشتن شمع سفر نمیکند
(تنفس صبح، امین‌پور: ص ۵۶)
رو شدلان همیشه سفر در وطن کنند استاده است شمع و همان گرم رفتن است
(دیوان صائب، ج ۲، غزل ۱۹۲۲)

*خمیازه پرواز

عنوان شعری است از قیصر (گلها همه آفتابگردانند، امین‌پور: ص ۷۰)
بر سینه ما ناخن شهباز فروریخت تا بال به خمیازه پرواز گشودیم
(دیوان صائب، ج ۵، غزل ۵۹۴۶)

به پایان این پژوهش رسیدیم و باید بگوییم که انعکاس فرهنگ و ادب کلاسیک ایران در اشعار قیصر امین پور به این بخشها و مصادیق و شواهد آن خلاصه نمیشود. قیصر از امثال و حکم نیز که ریشه در فرهنگ ما دارد بهره برده است که ما برای طولانی نشدن این صفحات از آن میگذریم و تنها به یک نمونه بسنده میکنیم که به مثل «آسیا به نوبت» (امثال و حکم، دهخدا، ج ۱: ص ۳۵) اشاره دارد: «این آسیاب کهنه به نوبت نیست / شاید همیشه نوبت ما / فرداست!» (آینه‌های ناگهان، امین پور: ص ۷۰). و نیز یادکرد نام شاعران و نویسندگان و آثار فاخر ادبی نظیر عین‌القضات، شیخ‌اشرق، گلشن راز، عقل سرخ، کیمیای سعادت دیده میشود. بیا جیب احساس و اندیشه را / پر از نقل مهر و محبت کنیم / پر از گلشن راز، از عقل سرخ / پر از کیمیای سعادت کنیم (دستور زبان عشق، امین پور: ص ۶۴)

۳- نتیجه

پژوهش حاضر به ما میگوید قیصر به دلیل اشراف بر گستره فرهنگ و ادب کلاسیک ایران، مفاهیم و تعبیر و تصاویر و مضامین آن جزو ذخیره‌ها و اندوخته‌های ذهنی او شد و بصورت‌های آگاهانه و یا ناآگاهانه خودش را نشان داد. او از مفاهیم و تعبیر و تصاویر و مضامین شاعران گذشته به‌ویژه حافظ، مولوی، صائب و بیدل و نیز حکایتهای متون ادب فارسی در سرودن شعرهایش بهره‌گرفت. این بهره‌گیریها بر غنای محتوایی اشعار او افزود و آنها را خواندنی کرد. رگه‌های ملایمی از اندیشه‌های عرفانی نیز در اشعار او مشهود است. این بهره‌گیری از متون ادب فارسی دلیل بر کهنگی اشعار قیصر نیست. اشعار او هم از لحاظ زبانی و هم از لحاظ محتوایی معاصر است اما نشان از هویت ادبی و فرهنگی گذشته دارد. بهره‌گیری قیصر از سنت بصورت تقلید خشک و صرف نبود. آنها را به خدمت گرفت تا حرف خودش را بگوید. در بعضی از موارد همانطوری که دیدیم باعث تغییر و تحول آن سنتها هم شد.

۴- فهرست منابع و سرچشمه‌ها

- قرآن کریم.
- «آینه‌های ناگهان». امین پور، قیصر (۱۳۸۵). تهران: افق.
- «امثال و حکم». دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۹). چهار جلد. تهران: امیرکبیر.
- «این کیمیای هستی». شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۷). تهران: سخن.
- «به قول پرستو». امین پور، قیصر (۱۳۸۶). تهران: افق.
- «تاریخ بلعمی؛ ترجمه تاریخ طبری». بلعمی، ابوعلی (۱۳۸۵). تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.

- «تذکره‌الاولیاء» عطار، فریدالدین (۱۳۹۸). تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- «ترجمه کلیله و دمنه». نصرالله‌منشی، ابوالمعالی (۱۳۷۴). تصحیح مجتبی مینوی. تهران: امیرکبیر.
- «تنفس صبح». امین‌پور، قیصر (۱۳۸۷). تهران: سروش.
- «چهارمقاله». نظامی عروضی، احمد (بی‌تا). تصحیح محمد قزوینی. به کوشش محمد معین. تهران: ارمغان.
- «ستور زبان عشق». امین‌پور، قیصر (۱۳۸۶). تهران: مروارید
- «دیوان». بیدل، عبدالقادر (۱۳۸۶). تصحیح محسن آثار جوی. دو جلد. تهران: سنایی.
- «دیوان». حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۱). کوشش خلیل خطیب‌رهبر. تهران: صفی‌علی‌شاه.
- «دیوان». خاقانی، بدیل (۱۳۸۲). تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران: زوار.
- «دیوان». خیالی بخارایی، احمد (۱۳۵۲). تصحیح عزیز دولت‌آبادی. تبریز: موسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- «دیوان». صائب، میرزا محمدعلی (۱۳۸۷). کوشش محمد قهرمان، شش جلد، تهران: علمی و فرهنگی.
- «دیوان». عطار، فریدالدین (۱۳۷۶). تنظیم جهانگیر منصور. تهران: نخستین.
- «دیوان». نوایی، علیشیر (۱۳۷۵). اهتمام رکن‌الدین همایونفرخ. تهران: اساطیر.
- «شاعر آینه‌ها». شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۹). تهران: آگاه.
- «فرهنگ اشارات». شمیسا، سیروس (۱۳۷۷). تهران: فردوسی.
- «فرهنگ تلمیحات». شمیسا، سیروس (۱۳۷۸). تهران: فردوس.
- «قصص الانبیا». نیشابوری، ابواسحق (۱۳۵۹). اهتمام حبیب یغمایی. تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- «قصه یوسف (ع)». طوسی، احمد (۱۳۹۲). اهتمام محمد روشن. تهران: علمی و فرهنگی.
- «کلیات». اوحدی، رکن‌الدین (۱۳۹۱). تصحیح سعید نفیسی. تهران: سنایی.
- «کلیات». سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۶). تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: ققنوس.
- «کلیات». نظامی، ابومحمد الیاس (۱۳۷۴). اهتمام پرویز بابایی. تهران: راد.
- «کلیات شمس تبریزی». مولوی، جلال‌الدین (۱۳۸۱). کوشش توفیق سبحانی. تهران: قطره.
- «گشت‌وگذاری در دستور زبان عشق». قاسمی‌گل‌افشانی، علی‌اکبر (۱۳۸۶). کیهان فرهنگی، آذر، سال بیست و چهارم، ش ۲۵۴، صص ۶۷ - ۷۱.

- «گلشن راز». شبستری، شیخ محمود (۱۳۸۵). تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: چاپ و نشر بین‌الملل.
- «گلها همه آفتابگردانند». امین پور، قیصر (۱۳۸۶). تهران: مروارید.
- «مبانی عرفان و تصوف و ادب پارسی». حائری، محمدحسن (۱۳۸۶). تهران: علم.
- «مثنوی». مولانا، جلال‌الدین (۱۳۷۲). تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوار.
- «مرصادالعباد». نجم‌رازی، عبدالله (۱۳۷۷). اهتمام محمدمامین ریاحی. تهران: علمی و فرهنگی.
- «مناقب‌العارفین». افلاکی، شمس‌الدین (۱۳۸۵). کوشش تحسین یازیجی. تهران: دنیای کتاب.
- «منطق‌الطیر». عطار، فریدالدین (۱۳۸۳). تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- «مونس‌العشاق». سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۴). تهران: مولی.
- «نوشته بر دریا». شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵). تهران: سخن.
- «هفت اورنگ». جامی، عبدالرحمن (۱۳۸۵). تصحیح مرتضی مدرس گیلانی. تهران: اهورا.